

تأملی در تأثیر قاعده نفی سبیل بر احکام خانواده

حافظه شایق^{۱*}، محمود حایری^۲، علی تولایی^۳

۱. کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه یزد

۲. عضو هیأت علمی دانشگاه یزد

۳. عضو هیأت علمی دانشگاه یزد

(تاریخ دریافت: ۹۰/۳/۴؛ تاریخ تصویب: ۹۰/۷/۸)

چکیده

یکی از قواعد فقهی نظام حقوقی اسلام، اصل مهم و اساسی "نفی سلطه" یا قاعده "نفی سبیل" است. این قاعده از طرفی یکی از اصول حاکم بر سیاست خارجی اسلام بوده که در تمام زمینه‌های نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حاکمیت داشته و هم از طرفی در اکثر ابواب فقه کاربرد دارد. در این مقاله نیز بعد از اثبات این قاعده، با توجه به مفاد و مستندات محکم و صریح، از آن در کنار سایر ادله عدم جواز نکاح دایم و موقت مرد مسلمان با زن کافر اهل کتاب استفاده شده است. در عصر حاضر، با ارتقای سطح فرهنگ و با تغییر شرایط اجتماعی، زمان، مکان، عرف و عادت مردم، نقش *تفکر لثمی* و نفوذ عقاید او در زندگی زناشویی، بر همسر و فرزندان وی به گونه‌ای پررنگ شده که نمی‌توان آنرا انکار نمود. هم‌چنین در نکاح دایم و موقت بین برقراری رابطه زناشویی، تولد فرزند و سایر تعاملات آنها تفاوتی نبوده و نتیجه یکسانی را در پی دارد و چون غالباً فرزند در دامان مادر تربیت می‌شود و از عقاید، روحیات و صفات مادر تأثیر می‌پذیرد، نقش وراثت علاوه بر اینکه او را به سرنوشت شومی دچار خواهد کرد، این سلطه و نفوذ مادر کافر بر فرزند مسلمان خود، نمونه بارز سلطه‌ای است که شارع حکیم آن را در آیه ۱۴۱ انساء نهی نموده است. لذا با استناد به این قاعده محکم، ولایت پدر کافر و حضانت مادر کافر از فرزند مسلمان آنها، در نکاح دایم و موقت سلب خواهد شد. و پسندیده است هر نوع ازدواج زن و مرد مسلمان با مرد و زن کافر جایز نباشد، مگر در مواقع اضطرار و عسر و حرج.

واژگان کلیدی

قاعده نفی سبیل، احکام خانواده، نکاح، اسلام.

پروژه‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

مقدمه

اسلام برای پیروان ادیان دیگر احترام زیادی قایل است. با این وجود، عواطف اجتماعی و ارتباط صمیمانه را بر محور ایمان، تقوا و بر اساس دین الهی محدود می‌کند و در آیات بسیاری مسلمانان را از برقراری چنین ارتباط نزدیکی منع می‌کند و آنها را از اینکه در روابط خود، دوستی و سرپرستی غیر مسلمانان را بپذیرند، سخت بر حذر می‌دارد. شارع حکیم هم چنین به همه مسلمانان هشدار می‌دهد که عزت خود را در همه شؤون زندگی، اعم از اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و مانند آن در دوستی با دشمنان اسلام نجویند، بلکه تکیه‌گاه خود را ذات پاک خداوندی قرار دهند که سرچشمه همه عزت‌هاست.

بنابراین حفظ سیادت اسلام و جامعه اسلامی از جمله وظایف عمومی است که نقض آن از حدود اختیارات مسلمانان خارج بوده و بر اساس "قاعده نفی سبیل" حتی تعهدات بین‌المللی نیز نمی‌تواند ناقض آن باشند.

تعبیر "نفی السبیل للکافرین علی المسلمین" به عنوان یک قاعده، برگرفته از قرآن کریم است: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء/۱۴۱).

مشهور فقیهان از این قاعده، همچون قاعده "لا ضرر" و "لا حرج" جنبه سلبی و کنترل‌کنندگی نسبت به سایر احکام و قواعد فقهی برداشت کرده‌اند. هم‌چنان که در قاعده لاضرر، مشهور بر آن است که احکام ضرری از سوی شارع مقدس جعل نشده است (شیخ صدوق، ۱۴۱۳ق، ص ۳۳۴) در قاعده نفی سبیل نیز برآنند که در روابط میان مسلمان و کافر هیچ حکم یا قاعده‌ای که در بردارنده هر نوع سلطه و تسلط و امتیازی برای کافر نسبت به مسلمان باشد، شرعاً جعل نشده است. و شکی نیست که از ظاهر آیه می‌توان فهمید که مراد از آن جعل تشریحی است نه تکوینی (بجنوردی، ۱۴۲۶، ص ۱۸۸).

بنابراین قاعده نفی سبیل را می‌توان چنین تعریف کرد: «مراد از قاعده این است که خداوند سبحان در تشریح احکام اسلامی، حکمی را که به واسطه آن سلطه و برتری کافر

بر مسلمان تثبیت گردد، جعل نکرده است» (بجنوردی، ۱۴۲۶، ص ۱۸۷ و ۱۸۸) نکته‌ای که قابل ذکر است، اینکه شارع حکیم هرگونه سلطه و نفوذ کفار را هم بر امت اسلام و هم بر هر فرد مسلمان نفی نموده است. پس هرگاه انجام عملی حتی موجب سلطه فرد کافر بر فرد مسلمان گردد، این عمل ممنوع و باطل خواهد بود؛ هر چند موجب تسلط بر "امت اسلام" به عنوان یک مجموعه و جامعه نباشد.

مستندات قاعده

قاعده نفی سبیل به هر یک از ادله چهارگانه؛ کتاب، سنت، اجماع و عقل قابل استناد است. اما مقبول‌ترین و گویاترین سند، قرآن کریم است. به گونه‌ای که آیه ۱۴۱ سوره نساء به "آیه نفی سبیل" معروف شده است. با توجه به اینکه در مورد این قاعده استدلال به قرآن از درجه نخست اهمیت برخوردار است، بنابراین به اجمال تنها به ذکر مستند قرآنی آن بسنده می‌کنیم: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فِتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوَذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»؛ منافقان همان‌ها هستند که پیوسته انتظار می‌کشند و مراقب شما هستند، اگر فتح و پیروزی نصیب شما گردد، می‌گویند: مگر ما با شما نبودیم (پس ما نیز در افتخارات و غنایم شریک هستیم) و اگر بهره‌ای نصیب کافران گردد به آنان می‌گویند: مگر ما شما را به مبارزه و عدم تسلیم در برابر مؤمنان تشویق نمی‌کردیم (پس ما با شما شریک خواهیم بود). خداوند در روز رستاخیز میان شما داوری می‌کند و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳، ص ۱۷۳).

لذا محور اصلی، استدلال به قرآن و شاهد سخن، در فراز اخیر آیه شریفه است، که می‌فرماید: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا». در تقریب دلالت آیه بر مدعا گفته شده، ظاهر آیه این است که خداوند هرگز حکمی را که موجب سلطه و راهی برای نفوذ کافران بر مسلمانان گردد، در عالم تشریح جعل نفرموده است (بجنوردی، ۱۴۲۶، صص ۱۸۷ و ۱۸۸).

بدون تردید مقصود قرآن کریم از انکار سلطه، نفی جعل تکوینی و نفی قهر و غلبه در عالم خارج نیست. زیرا بارها دیده‌ایم که کفار چه در صدر اسلام و چه پس از آن بر مسلمانان استیلا پیدا کرده‌اند، حتی قرآن کریم خود، بارها از غلبه کفار و مغلوب شدن مسلمانان خبر داده است، مانند شکست مسلمانان در جنگ احد (آل عمران، ۱۴۰). لذا مراد از آن، نفی جعل تشریحی است. بدین معنا که خداوند در عالم تشریح، قانونی را که موجب سلطه کفار بر مسلمانان شود، جعل نکرده است. با این برداشت از آیه که مورد پذیرش بسیاری از فقیهان و بعضی از مفسران شیعه و سنی قرار گرفته است، تردیدی در مشروعیت سلطه و سبیل بعد از استناد به آیه مزبور باقی نمی‌ماند.

به نظر می‌رسد، از آنجا که نکره "سَبِيلًا"، در سیاق نفی "أَلَنْ يَجْعَلَ" مفید عموم است، نظر مستفاد از آیه این است که اراده تکوینی و تشریحی الهی بر این تحقق یافته که راه نفوذ و سلطه کافران بر مسلمانان در هر شکل و مصداقی اعم از تکوینی و تشریحی و یا غلبه فکری در دنیا و یا برتری استدلال و برهان آنها در آخرت و یا هر آنچه سلطه اعتباری و خارجی آنها را در پی داشته باشد نفی کرده است (خامنه‌ای، ۱۴۲۱، ص ۷۲۱).

تأثیر قاعده نفی سبیل بر احکام خانواده

حفظ و صیانت از کیان خانواده یکی از مهم‌ترین و مقدس‌ترین توصیه‌های دین اسلام است. لذا در دین مقدس اسلام جدایی زن و مرد و گسستن پیوند خانوادگی، قبیح و مورد مذمت شدید قرار گرفته است. اما چه می‌شود که گاه همین دین مقدس گسستن پیوند زناشویی و خویشاوندی و آثار آن و حتی سلب ولایت پدرانه بر فرزند را اجازه می‌دهد؟ با اندکی تأمل می‌توان دریافت که شارع حکیم صیانت از ایمان و عقاید حقّه یک مسلمان و حفظ عزت و سرافرازی او را بر هر چیز دیگری ترجیح می‌دهد. تا آنجا که پدر یک خانواده هرگاه کافر شود، خداوند برای جلوگیری از غلبه و سلطه افکار ضالّه این پدر بر دل با ایمان و ذهن آرام همسر و فرزندان وی از همان لحظه، رابطه زناشویی زن و مرد حرام، ازدواج آنها باطل و عقدشان فسخ شده و ولایت پدرانه این مرد نیز از فرزندان وی سلب خواهد شد و دیگر در هیچ امر مالی و حقوقی و معنوی کسب اجازه از پدر جایز نمی‌باشد.

بنابراین، پرستش یگانه خالق هستی، ایمان به شریعت اسلام، باور به معاد و زندگی جاودانه فرد، بر مبنای این قاعده فدای همزیستی و در کنار هم بودن در چند صباحی از زندگی دنیایی نخواهد شد.

البته سیادت اسلام و مسلمانان به معنای نژادپرستی و برتری ملّی نیست؛ زیرا بنا بر "حدیث اعتلاء"^۱ (حرّعاملی، ۱۴۰۱، ص ۱۹؛ متقی هندی، ۱۴۰۹، ص ۶۶؛ شیخ صدوق، ۱۴۱۳، ص ۳۳۴)، این اشخاص و مسلمانان نیستند که سیادت و برتری دارند، بلکه سیادت متعلق به فکر و عقیده اصیل و حقیقی است که مسلمانان به آن گرویده‌اند و این نوع سیادت اکتسابی است و هر کس در هر جا و در هر زمان می‌تواند با گرایش به اسلام آن را کسب کند. بنابراین در این مجال سعی داریم تا تأثیر قاعده نفی سبیل بر احکام خانواده از قبیل احکام نکاح، ولایت، حضانت و ارث را بررسی کنیم.

حضانت

معنای لغوی: "حضانت" - به کسر و فتح حاء- از حِضْن به معنای جانب و پهلو گرفته شده است (فیومی، ۱۳۴۷، ص ۱۴۰؛ صاحب بن عباد، ۱۴۱۴، ص ۴۴۴؛ طریحی، ۱۴۰۸، ص ۲۳۷). گفته شده حضانت به معنای حفظ و صیانت بوده، چنانچه وقتی پرنده، تخم خود را زیر بدن قرار می‌دهد، گویند: «حِضْنَ الطَّائِرُ بِيضَهُ» (فیومی، ۱۳۴۷، ص ۱۴۰؛ صاحب بن عباد، ۱۴۱۴، ص ۴۴۴؛ طریحی، ۱۴۰۸، ص ۲۳۷؛ فراهیدی، ۱۴۱۰، ص ۴۱۰؛ جوهری، ۱۴۰۷، ص ۲۱۰۲؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۸، ص ۱۵۳).

در فارسی نیز واژه حِضْن به معنای "پهلو" بوده و قسمت زیر بغل تا برآمدگی لگن را گویند. هنگامی که زنی، بچه‌اش را در آغوش می‌گیرد، گفته می‌شود: «حَضَنْتَ وَكَلَدَهَا» (ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۱۳، ص ۱۲۲؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ص ۷۴؛ طریحی، ۱۴۰۸، ص ۲۳۷؛ جوهری، ۱۴۰۷، ص ۲۱۰۲؛ فیومی، ۱۳۴۷، ص ۱۴۰).

معنای اصطلاحی: معنای اصطلاحی واژه حضانت نیز از معنای لغوی آن دور نیفتاده و

۱. قَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «الْإِسْتِمَاءُ يُعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ».

فقیهان حضانت را برابر همان معنای لغوی، چنین معنا کرده‌اند؛ حضانت در اصطلاح به معنای نگهداری و سرپرستی مادی و معنوی طفل توسط کسانی است که شرع مقرر داشته است. لذا کودک پس از تولد و تا هنگام بلوغ و رشد همواره باید زیر نظر و تحت سرپرستی (حضانت) اولیای خود باشد (دایرة المعارف تشیع، ۱۳۶۸، ص ۳۷۸).

علامه حلی در تعریفی از حضانت می‌گوید: «حضانت، ولایت و سلطنت بر تربیت کودک است» (علامه حلی، ۱۴۱۳، ص ۱۰۱).

شهید ثانی نیز در تعریف حضانت می‌نویسد: «حضانت عبارت است از ولایت و سلطنت بر کودک و مجنون به منظور تربیت و متعلقات آن که به مصلحت او باشد از قبیل نگهداری کودک، قرار دادن او در بستر، بلند کردن، سرمه کشیدن، روغن مالیدن، تمیز کردن، شستن کهنه، لباس و . . .» که زن برای انجام آنها شایسته‌تر از مرد است و این به جهت عواطف بیش‌تر یا اخلاق مناسب‌تر زن در این امور است (محقق کرکی، ۱۴۱۴، ص ۱۲۹؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۸، ص ۴۲۱؛ طباطبایی، ۱۴۱۸، ج ۱۲، ص ۱۴۴).

فقیهان امامیه در مورد شرط بودن اسلام، ادعای اجماع دارند، و به روشنی اشاره کرده‌اند که: «حاضن» یا «حاضنه» باید مسلمان باشند از جمله: شیخ طوسی، (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ص ۴۰)، شهید ثانی (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۴۲۱) و صاحب حدائق (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲۵، ص ۹۰)، به این نظر معتقدند. ولکن در پذیرش این شرط، میان فقهای اهل سنت اختلاف است. شافعیه و حنبلیه این شرط را پذیرفته‌اند؛ اما حنفیه و مالکی این شرط را قبول ندارند. (الجزیری، بی تا، صص ۷۱۰ و ۷۱۱).

اما دلیل اساسی و مهم فقیهان امامیه و کسانی که این شرط را پذیرفته‌اند، قاعده نفی سبیل است. بنابراین چون سرپرستی و نگهداری طفل به گونه‌ای سلطه بر وی است، بنابراین به این دلیل باید از پدر و مادر کافر سلب گردد.

صاحب جواهر هم دلیل دیگری می‌آورد و می‌گوید: «... مسلمان از کافر برای نگهداری کودک مسلمان سزاوارتر است؛ زیرا ترس از این است که در کودک روحیه‌ای به وجود آید که سبب انحراف در عقیده وی شود، و برابر اخلاق و ملکات او (کافر) رشد کند» (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۳۲، ص ۲۸۷).

با توجه به دلایلی که ذکر شد و مطالبی که در مورد قاعده نفی سبیل بیان گردید، نقش پدر و مادر در نگهداری طفل را نمی‌توان انکار کرد؛ زیرا نگهداری و سرپرستی دو جنبه دارد: نگهداری جسمی و تربیتی. بی‌گمان، گرایش‌های فکری و عقیدتی یک شخص در تربیت اثر دارد. و کودک در سال‌های ویژه‌ای از عمر خود، شایستگی بیش‌تری برای فراگیری و تربیت دارد. در ماه‌ها و سال‌های نخستین، مادر، به جسم کودک توجه بسیار دارد. اما در برهه‌ای کودک نقش می‌پذیرد، تربیت می‌شود و شخصیت وی کم‌کم شکل می‌گیرد. بنابراین به وضوح مشخص است که اگر زیر نظر مسلمان تربیت شود، با اخلاق اسلامی رشد می‌کند، اما اگر زیر نظر کافر تربیت گردد، قطعاً با اخلاق غیر اسلامی رشد خواهد کرد. در این سن تأثیرپذیری روحی و تربیت زیر نظر کافر، بر خلاف ادله نفی سلطه - نص صریح قرآن - است. حال فرقی ندارد این حضانت و سرپرستی در دوران عقد دائم باشد یا موقت.

حقوق‌دانان نیز معتقدند، در صورتی که یکی از ابویین کافر گردد، حق تربیت طفل از او ساقط می‌شود، زیرا کافر بر مسلمان سلطه ندارد. و اگر کافر مجاز به تربیت طفل باشد، آداب و رسوم مورد قبول خود را به وی منتقل خواهد کرد و کودک تحت تأثیر افکار و عقاید مرتبی خود قرار می‌گیرد، و در نتیجه سلطه کافر بر مسلمان مصداق پیدا می‌کند که در حقوق اسلام و ایران پذیرفته شده نیست (صفایی و امامی، ۱۳۸۷، ص ۳۷۱).^۱

ولایت

معنای لغوی: واژه "ولایت"، "ولی" و سایر مشتقات آن در لغت عرب، ریشه در این معنا دارد که؛ دو چیز در کنار هم، آن چنان قرار گیرند که در بین آنها فاصله‌ای نباشد (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ق، ص ۵۴۷). بدین جهت این ماده در قرب و نزدیکی، دوستی، یاری، سلطه و تصدی امر استعمال شده است. زیرا در کلیه این موارد نوعی همراهی و اتصال برقرار است.

۱. مستنبط از ماده ۱۱۹۲ قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران

عده‌ای دیگر می‌گویند: ولایت به فتح و کسر «واو» به کار رفته است. و در لغت به معنای «عملی که در آن کسی که کار دیگری را برعهده گیرد و برای آن اقدام نماید، تسلط پیدا کردن و تصرف کردن، استعمال شده است» (ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۱۵، ص ۴۰۱).

صاحب بلغة الفقیه در تعریف از ولایت، بین ولایت به کسر "واو" و ولایت به فتح "واو" تمییز قایل شده و می‌نویسد: «ولایت در لغت هرگاه به فتح، تلفظ شود مصدر است و به معنا ربوبیت و نصرت. و هرگاه به کسر، تلفظ شود به معنا امارت و سلطنت است» (آل بحر العلوم، ۱۴۰۳، ص ۲۱۰؛ فیروز آبادی، بی تا، ص ۴۰۴؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲۰، ص ۳۱۰؛ قرشی، ۱۳۶۴، ص ۲۵۴) ولایت، "تصلی" نیز تعریف شده و ولایت پدر بر صغار را تصلی پدر بر امور آنها دانسته‌اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ص ۳۸۵۰). برخی نیز به طور کلی ولایت را قیام به امر شیء و تسلط بر آن معنا کرده‌اند (مشکینی، ۱۳۷۷، ص ۵۷۲).

معنای اصطلاحی: در اصطلاح فقه، "ولایت"، سلطنت بر غیر است، به دلیل عقل یا شرع، چه بر جان باشد،^۱ چه بر مال یا هر دو (آل بحر العلوم، ۱۴۰۳، ص ۲۱۰). از موجبات سقوط ولایت قهری (قانونی) ولی، کفر و حجر وی بیان شده است، که حجر وی نیز شامل سفاهت و جنون ولی قهری است. اما آنچه مورد توجه این پژوهش است کفر ولی قهری است که بیان می‌گردد.

هر یک از پدر یا جد پدری نسبت به اولاد خود در عرض یکدیگر مستقلاً ولایت

۱. ولایت بر جان یا ولایت بر نفس: بنا بر آیه ۶۱ سوره احزاب «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»، «پیامبر (ص) نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است». مفاد آیه مزبور، ثبوت سلطه پیامبر (ص) بر نفوس مؤمنین است. مثلاً اگر زنی میل داشته باشد که با شخصی ازدواج کند، اما رسول خدا (ص) صلاح او را در ازدواج با مرد دیگری بداند و او را به عقد شخص مورد نظر در آورد، حتی اگر هر دو عقد در آن واحد انجام شود، عقد رسول اکرم (ص) صحیح و عقد خود زن باطل خواهد بود؛ زیرا پیامبر (ص) بر جان انسانها ولایت دارد و ولایت او، اولویت نیز دارد. بنابراین "ولی" نیز سلطه بر جان و مال "موکلی علیه" دارد، همانگونه که هر کسی دارای چنین ولایتی بر جان و مال خود می‌باشد. بنابراین، ولی می‌تواند ملک مولی علیه را به فروش برساند، یا زنی را به عقد ازدواج او در آورد (الهادی، ۱۴۲۲، ص ۱۳۷).

قانونی دارند. ولی در صورتی که پدر یا جد پدری مولی علیه - طفل، مجنون، سفیه - کافر شود، ولایت قانونی او ساقط می‌گردد و در صورت کفر یکی از آن دو، دیگری به تنهایی ولایت قانونی دارد، و ولایت خود را اعمال می‌کند، و نیازی به تعیین کسی دیگر که وظایف امور ولایت را انجام دهد، نیست. اما در صورت کفر هر دوی آنها، حق ولایت قهری (قانونی) آنها ساقط می‌گردد در فرضی که پدر یا جد پدری وصی تعیین نکرده باشند - و حاکم، متصدی امر ولایت می‌شود، چون به فرموده رسول الله (ص)؛ «حاکم (سلطان)، ولی کسی است که ولی ندارد» (محقق حلی، ۱۴۰۸، ص ۲۶۳). بنابراین فقهای اسلام مستند این سقوط را قاعده نفی سبیل می‌دانند.

شهید ثانی چنین می‌فرماید: «فقها همگی بر این مطلب اتفاق نظر دارند که در اسلام هیچ‌گونه حکمی و قانونی تشریح نشده که موجب سلطه و برتری کافر بر مسلمان گردد که از جمله آن ولایت ولی کافر بر مولی علیه مسلمان است» (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵، ص ۱۴۱).

همان‌گونه که بیان شد قاعده نفی سبیل از قواعد اجماعی، بلکه ضروری میان همه فرق اسلامی است و مفاد این قاعده بیانگر یک حکم الهی است نه یک حق. بنا بر تشریح شارع حکیم و فهم از اطلاقات و عموم ادله، هر پدری بر فرزندان خویش ولایت دارد، حتی بر جان و مال فرزندان خویش. اما همین شارع حکیم وقتی پدری کافر شود، ولایت پدرانه این پدر مرتد را سلب کرده و این فرد بالغ عاقل دیگر حتی بر فرزند صغیر، مجنون، یا سفیه مسلمان خویش نیز ولایت ندارد.

لذا بر اساس مفاد قاعده نفی سبیل کافر نباید بر مسلمان اعم از صغیر و کبیر و زن و مرد و عاقل و غیر عاقل، رشید و غیر رشید ولایت و سرپرستی داشته باشد. زیرا ولایت و سرپرستی از بارزترین مصادیق تسلط و غلبه و تحکم بر دیگری است. لذا کافر، قیم بر یتیم و سفیه و مجنون نیز نمی‌تواند باشد.

همچنین کافر نسبت به تجهیز و تکفین و تغسیل و تدفین میت مسلمان هم هیچ ولایتی ندارد و اذن ولی در این امور لازم نیست. و حتی اگر کافر، فرزند یا حتی پدر میت باشد، این اذن از او ساقط شده و بر مسلمانان واجب کفایی است که این امور را انجام دهند.

بنابراین به مقتضای این قاعده اعتبار شرطیت به اذن اولاد کافر نسبت به امور پدر مسلمان یا میت یا اذن پدر کافر نسبت به فرزند مسلمان میت، ساقط و منتفی است. زیرا اعتبار بر اذن، یک نوعی از ولایت و تحکّم بر مسلمان است و تحکّم و ولایت و تأمّر بر مسلمانان، سبیل و علوی برای کافران است که با این آیه نفی شده است (بجنوردی، ۱۴۲۶، ص ۲۰۴ و ۲۰۵).

بنابراین از بیان این مطلب در مورد سلب ولایت پدر کافر بر فرزند مسلمان، علت عدم جعل اذن پدر در امور دیگر از قبیل توقف صحت نذر فرزند مسلمان بر اذن پدر کافر، عدم اذن پدر کافر بر نکاح دختر باکره مسلمان و... آشکار می‌گردد.

لذا این قاعده آنقدر صریح و محکم است که ولایت پدر کافر را بر فرزند مسلمان خود نفی می‌کند، زیرا اصل، نفی تربیت، سلطه و نفوذ عقاید و روحیات باطل کافر بر مسلمان در همه حال است.

ارث

یکی از موانع ارث، از دیدگاه فقه شیعه، حالت کفر در وارث بود، که به موجب آن کافر از ارث بردن از مسلمان محروم می‌شود، اما چنانچه وارث مسلمان باشد و مورث کافر، باعث ممنوعیت مسلمان نمی‌شود. چه این که مقتضی ارث بردن که همان نسب صحیح و قرار داشتن در طبقه ارثی و زنده متولد شدن باشد، در وی موجود است (علامه حلی، ۱۴۱۱، ص ۱۷۳؛ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۳۹، ص ۱۶) و مانع شرعی هم که باعث جلوگیری از تأثیر مقتضی باشد در وی موجود نیست. لذا مقتضی، تأثیر خود را می‌کند و از این جهت است که فقها با استناد به روایات آن فتوا داده‌اند؛ مسلمان از مورث خود، ولو کافر، ارث می‌برد (سید مرتضی، ۱۴۱۵، ص ۵۸۸، محقق حلی، ۱۴۱۲، ص ۲۳۲؛ شیخ صدوق، ۱۴۱۵، ص ۵۰۲). از طرفی عمومیت و اطلاق آیات قرآن کریم پیرامون احکام ارث از قبیل: «وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ»؛ (نساء/۱۲) «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ»؛ (نساء/۱۱) «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ» (نساء/۷) می‌باشد.

عمومیت و اطلاق آیات، دلالت بر ارث بردن هر وارثی از مورث خود دارد، که اسباب ارث در او جمع باشد. طبق این آیات شریفه مسلمان و کافر از یکدیگر ارث خواهند برد، ولیکن در جانب ارث بردن کافر این حکم کلی قرآن با ورود مخصّصات روایی از کلیت افتاده و در اصطلاح تخصیص یافته است؛ ولیکن در جانب ارث بردن مسلمان از کافر این حکم قرآنی به کلیت خود باقی است (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ص ۲۵؛ ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰، ص ۲۶۶). بنابراین جز کافر که از ارث مورث مسلمان محروم است، سایر افراد چنانچه مقتضی ارث بردن در آنها وجود داشته باشد، از ارث مورث خود بهره‌مند می‌گردند. لذا امامیه اجماعاً معتقدند؛ مرد مسلمان از زن کتابی خود ارث می‌برد، اما زن کتابی از شوهر مسلمان خود ارث نمی‌برد (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ص ۲۱۱). هم‌چنین چنانچه مورث مسلمان فوت کند و ورثه وی منحصر به شخص کافر باشد، چنین مورثی در حکم متوفای بلا وارث محسوب می‌گردد که میراثش به بیت‌المال مسلمین یا حاکم اسلامی منتقل می‌گردد (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ص ۲۲؛ فخر المحققان، ۱۳۸۷، ص ۱۷۲).

در ارث بردن مسلمان از کافر، فقهای اهل سنت معتقدند بین مسلمان و کافر مطلقاً ارث وجود ندارد؛ یعنی هم‌چنان که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، مسلمان هم از کافر ارث نمی‌برد (شافعی، ۱۴۰۳، ص ۱۴۰؛ ابن قدامه، ۱۴۰۴، صص ۱۶۶ و ۱۶۷؛ نووی، بی تا، صص ۵۷ و ۵۸؛ ابن حزم اندلسی، بی تا، ص ۳۰۴).

در این دیدگاه کفر، مانع ارث محسوب نمی‌شود، بلکه آنچه مانع ارث بردن در این مورد می‌باشد؛ اختلاف دینی - شرط عدم کفایت - بین وارث و مورث است. لذا در شمارش موانع ارث به جای کفر، که در فقه امامیه مطرح است، اختلاف در دین و آیین را ذکر می‌کنند (خلّال، ۱۴۱۴ق، ص ۳۲۸؛ نووی، بی تا، ص ۳۰؛ مغنیه، ۱۴۲۱ق، ص ۴۹۹).

نکاح

گرچه بعضی از فقها معتقدند مسأله‌ی «عدم جواز نکاح زن مسلمان با مرد کافر» به قاعده نفی سبیل مربوط نمی‌شود، زیرا با فرض تساوی نسبت زوجیت بین زوج و زوجه، تسلط یک طرفه زوج بر زوجه معنا ندارد و این حکم عدم جواز نکاح تنها، مستند به روایات

خاص وارد شده در همین مورد است، نه مستند به قاعده نفی سبیل. اما آنچه در واقعیت خارجی جوامع انسانی به ویژه در بنیان مقدس خانواده اسلامی دیده می‌شود این است که زوجه پس از ازدواج - بنا بر تعلیمات دینی و سازش اخلاقی با همسر خویش - شدیداً تحت تأثیر افکار و رفتار و باورهای همسر خویش قرار می‌گیرد، خصوصاً اگر زوج از جهت علمی، اجتماعی، اقتصادی و قدرت فکر و اندیشه بر همسر خویش برتری داشته باشد.

بنابراین به طور کلی، هر جا بیم آن رود که بر اثر ایجاد یک پیوند زناشویی بین کفر و اسلام، از هر نوع که باشد، مسلمان و آیین مقدسش زیر سلطه و نفوذ ظالمانه کفر قرار گیرد، می‌توان با استناد به اصل عدم سلطه و قاعده نفی سبیل آن نکاح را به زیر سؤال برد و حکم به عدم جواز آن نمود. زیرا چنین نکاحی از منظر شارع پسندیده نبوده و با وضوح و صراحت مورد نهی شارع حکیم در آیه ۱۴۱ انساء است.

در فقه امامیه هشتمین سبب از اسباب حرمت ابدی نکاح، کفر زوجین بیان شده است. اسباب حرمت به ترتیب عبارتند از: نسب، سبب، رضاع، استکمال عدد، نکاح در عدّه، طلاق ثلاث، طلاق تسع و «کفر زوجین» (کاشف الغطاء، ۱۳۵۹، ص ۲۱؛ بحرانی، ۱۴۲۹، صص ۲۸۲-۳۳۸) که برای آن چند صورت متصور شده‌اند:

الف) نکاح زن مسلمان و مرد کافر؛

ب) نکاح مرد مسلمان و زن کافره غیر کتابیه؛

ج) نکاح با فرد در حکم کافر؛

د) نکاح مرد مسلمان و زن اهل شبهه؛

ه) نکاح مرد مسلمان با زن کافره کتابیه (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴، ص ۱۱۲).

نکاح زن مسلمان با مرد کافر

در اکثر منابع وقتی به بحث ازدواج مرد کافر با زن مسلمان می‌رسد با بیان «اجماع امت بر حرمت ازدواج زن مسلمان با مرد غیر مسلمان» از این مطلب می‌گذرد و برای استناد به این حکم علاوه بر نصّ و اجماع به قاعده نفی سبیل نیز استدلال می‌کنند (زحیلی، ۱۴۱۸،

صص ۶۵۳-۶۶۵). اما به بیان علت و حکمت این ازدواج اشاره‌ای نمی‌کنند، زیرا این حکم را یک امر بدیهی می‌دانند.

هم‌چنین بنا بر آیه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» (نساء/۳۴) و مطابق با غالب شرایع و قوانین عالم، ریاست خانواده با مرد است. و زن غالباً تأثیرپذیرتر است. بنابراین به احتمال زیاد آن زن یا تحت تأثیر افکار ضالّه مرد قرار می‌گیرد و دست از اسلام بر می‌دارد و یا مورد فشار و آزار و اذیت مرد کافر و تحقیر وی قرار می‌گیرد، که این ازدواج نیز باعث خوشبختی در دنیا و آخرت زن نمی‌شود. لذا یک عمل پیشگیرانه از نظر عقل بسیار پسندیده‌تر است تا درمان آن، که فسخ نکاح در آینده باشد. پس اسلام بنا بر قاعده نفی سبیل از ابتدا اجازه نکاح با مرد کافر را نمی‌دهد و اگر بعداً مرد کافر شود، هم اجازه استدامه نکاح را نمی‌دهد؛ زیرا عقل هم پیشگیری را بهتر از درمان می‌داند.

نکاح ابتدایی: فقهای اسلام اعم از اهل سنت (زحیلی، ۱۴۱۸، ج ۹، ص ۲۱۰؛ شلبی، ۱۳۹۷، ص ۱۰۵) و امامیه (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۳۰، ص ۲۷؛ مغنیه، ۱۴۲۱، ص ۳۱۴؛ امام خمینی (ره)، بی تا، ص ۲۱۰) به اتفاق نظر معتقدند که "کفر زوج" از موانع نکاح است. لذا زن مسلمان نمی‌تواند با مرد غیر مسلمان ازدواج کند، و نکاح اعم است از دایم یا موقت و نیز اعم از این که زوج غیر مسلمان از اهل کتاب، مشرک یا مرتد باشد (علامه حلّی، ۱۴۱۳، ص ۳۸؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲۴، ص ۵۳) و چنانچه به چنین ازدواجی اقدام کند، عقد نکاح وی باطل است. و این امر در کتب فقهی آن گونه مسلم تلقی شده است که آن را بی نیاز از بحث دانسته‌اند و تنها یحیی بن سعید حلّی و صاحب ریاض به طور مستقل در این باره بحث کرده‌اند (یحیی بن سعید، ۱۴۰۵، ص ۴۳۲؛ طباطبایی، بی تا، ج ۲، ص ۱۰۸). لذا دین مقدس اسلام با وسعت دید و جامع‌نگری و آینده‌نگری که دارد در مورد نکاح زن مسلمان با مرد کافر، به یک اقدام پیشگیرانه دست زده و از ابتدا مانع چنین ازدواجی شده است. بنابراین شارع حکیم به عنوان یک اقدام پیشگیرانه ازدواج مسلمه با کافر را اجازه نمی‌دهد.

استدامه نکاح: هرگاه مرد مسلمان بعد از عمل زناشویی، از اسلام خارج و مرتد گردد، در صورت فطری بودن، به محض ارتداد، عقد منفسخ شده و زن می‌بایست عده وفات نگه دارد و در صورت ملّی بودن، انفساخ عقد بر انقضای مدت عده متوقف است (استدامتاً)

(علامه حلی، ۱۴۱۳، ص ۱۴؛ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۳۰، ص ۴۹؛ ابن قدامه، ۱۴۰۴، ص ۵۶۵). هم‌چنان که اگر زن کافر پیش از دخول، مسلمان گردد، هم زمان غلقه زوجیت او با شوهر کافرش رفع می‌شود (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۳۰، ص ۵۱؛ ابن قدامه، ۱۴۰۴، ص ۵۳۲؛ طباطبایی، بی تا، ج ۲، ص ۱۰۸).

اما اگر زن کافر بعد از دخول، مسلمان گردد انفساخ عقد متوقف بر انقضای مدت عدّه است. لذا اگر در این مدت زوج اسلام بیاورد غلقه زوجیت ادامه می‌یابد. و الا اگر در این مدت زوج اسلام نیاورد از یکدیگر جدا می‌شوند؛ زیرا زن به سبب اسلام آوردنش از مرد جدا شده است (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۳۰، ص ۵۲).

بنابراین حکم عدم جواز ازدواج زن مسلمان با مرد کافر میان تمامی فرق اسلامی اتفاقی بوده و مبنای آن علاوه بر اجماع، پاره‌ای از آیات قرآن و نیز دلیل عقل است. زیرا اگر زن مسلمان با مرد غیرمسلمان ازدواج کند چه بسا از لحاظ دینی مورد تحقیر شوهر قرار گرفته و حتی ممکن است که در نتیجه نفوذ شوهر دست از اسلام بردارد و این نوع ازدواج باعث خوشبختی زن مسلمان نخواهد بود (صفایی و امامی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۷).

نکاح مرد مسلمان با زن کافر غیرکتابی

در بین فقهای اسلام درباره ازدواج مرد مسلمان با زنان اهل کتاب، اختلاف نظرهای بسیاری دیده می‌شود. اما در مورد ازدواج با زنانی که دارای کتاب آسمانی نیستند و به عبارتی کافره غیر کتابیه هستند، اختلافی دیده نمی‌شود و تمام فقهای اسلام حکم به حرمت ازدواج با آنان را داده‌اند (فاضل هندی، ۱۴۱۶، ص ۲۲۰). تمام فقهای اسلام، اعم از عامه و خاصه، به اتفاق عقیده دارند که ازدواج مرد مسلمان با زن کافر غیرکتابی از اصناف کفار، چه به صورت دائم و چه به صورت منقطع، باطل و ممنوع است (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۷، ص ۱۰۲؛ مغنیه، ۱۴۲۱، ص ۳۱۴). هم‌چنین همه امت بر حرمت ازدواج با زنی که به یک دین آسمانی متدین نیست، اجماع دارند (شلبی، ۱۳۹۷، ص ۲۲۰؛ نووی، بی تا، ص ۲۳۴؛ ابن قدامه، ۱۴۰۴، ص ۳۶۵؛ ابن حزم اندلسی، بی تا، ص ۴۴۵).

فقهای معاصر امامیه نیز با اذعان به شرایط و وضع زمانه کنونی، همچون متقدمین قایل

به حرمت مطلق چنین نکاحی شده‌اند (خمینی(ره)، ۱۴۲۲، ص ۳۷۱؛ خویی، ۱۴۱۰، ص ۲۷۰).

نکاح مرد مسلمان با زن کافر کتابی

از مجموع سخنان فقهای اسلام سه قول اصلی-جواز مطلق، حرمت مطلق و قول به تفصیل- در مورد این نکاح بارز است، که ذکر خواهد شد:

الف) قول به جواز مطلق: در این نظریه نکاح مرد مسلمان با زن کافر کتابی مطلقاً، اعم از دایم و منقطع، جایز است (خوانساری، ۱۴۰۵، ص ۲۵۵؛ خویی، ۱۴۱۰، ص ۲۷۰؛ شیخ صدوق، ۱۴۱۵، ص ۳۰۸؛ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۳۱). و این دیدگاه جمهور اهل سنت است (شلیبی، ۱۳۹۷ق، ص ۲۲۴). در این باره به اقرار، ابن قدامه حنبلی می‌گوید: «بحمدالله میان اهل علم در جواز ازدواج با زنان آزاد کتابی اختلافی نیست. این نظر از کسانی مانند: عمر، عثمان، طلحه، حذیفه، سلمان، جابر و دیگر صحابه نیز روایت شده است. هم‌چنین ابن منذر می‌گوید: از هیچ یک از علمای نخستین به اثبات نرسیده است که قایل به حرمت ازدواج با اهل کتاب بوده باشند. خلّال نیز با سند خود روایت کرده است که حذیفه و طلحه و جارود بن معلی و اذینه عبدی با زنانی از اهل کتاب ازدواج کردند. سایر علما نیز همین نظر را داشته‌اند و امامیه آن را حرام دانسته‌اند» (ابن قدامه، ۱۴۰۴، ص ۵۰۰).

از این سخن انفراد امامیه در نظریه حرمت آشکار می‌شود. چنانچه سید مرتضی به این امر تصریح کرده و فرموده است: «یکی از نظراتی که اختصاص به امامیه دارد، حرمت ازدواج با زنان کتابی است و سایر فقها آنرا جایز دانسته‌اند» (سیدمرتضی، ۱۴۱۵، ص ۱۱۷). از ادله قایلین این قول اجمالاً می‌توان به کتاب و سنت اشاره کرد. اما مجال بحث مفصل و نقد و بررسی آیات و روایات در حوصله این مقال نمی‌باشد؛

*آیه ۵ سوره مائده «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ...».

*روایت صحیحہ معاویہ بن وهب که از امام صادق(ع) در مورد ازدواج مرد مسلمان با

زن یهودی یا مسیحی سؤال شده است و امام در جواب می‌فرمایند: «وقتی به زن مسلمان دسترسی دارد او را چه با زن یهودی و مسیحی؟ سؤال‌کننده می‌گوید: به آن زن علاقه مند است. امام پاسخ می‌دهند: اگر با او ازدواج کرد باید او را از نوشیدن شراب و خوردن گوشت خوک باز دارد و بدان که چنین مردی در دین خود دچار مشکل است» (حرّ عاملی، ۱۴۰۱، ص ۵۳۶؛ شیخ صدوق، ۱۴۱۵، ص ۳۰۸).

ب) قول به تفصیل: طرفداران این قول معتقدند نکاح مرد مسلمان با زن کافر کتابی به صورت دائم ممنوع است، ولی به صورت منقطع مانعی ندارد (خمینی(ره)، بی تا، ص ۲۸۵؛ شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۲۱۰؛ ابوالصلاح حلبی، ۱۴۰۳، ص ۲۹۹؛ سلّار دیلمی، ۱۴۰۴، ص ۱۴۷؛ محقق حلّی، ۱۴۰۸، ص ۲۳۸). البته این نظریه توسط مشهور امامیه ابراز شده، که مستند جمع بین ادله‌ای است که به طور مطلق در منع نکاح ظهور دارند، با ادله‌ای که به طور مطلق بر جواز نکاح دلالت دارند (علامه حلّی، ۱۴۱۳، ص ۹۶؛ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۳۰، ص ۲۸؛ فاضل مقداد، ۱۴۲۵، ص ۱۹۸). در این میان به اقوال دیگری مانند نظریه جواز ازدواج در حال اضطرار یا جواز ازدواج با زنان مستضعف (حرّ عاملی، ۱۴۰۱، ص ۵۴۱)، در حال اختیار نیز بر می‌خوریم (یحیی بن سعید، ۱۴۰۵، ص ۴۳۲؛ خوانساری، ۱۴۰۵، ص ۲۷۶؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۰، ص ۴۶۳).

ج) قول به حرمت مطلق: بنا بر این قول، ازدواج دائم و منقطع با زنان اهل کتاب جایز نیست (ابن ادریس حلّی، ۱۴۱۰، ص ۶۲۱؛ شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۲۱۰؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ص ۲۹۶؛ فاضل مقداد، ۱۴۲۵، ص ۳۸۳؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۴، ص ۹۶).

مستندات این رأی برخی آیات، روایات و اجماع امامیه، به انضمام اصل احتیاط در فروج بیان شده است. علاوه بر ادله ذکر شده قاعده نفی سیل به عنوان دلیل پنجم در این مقاله ذکر شده است که بعد از اثبات این قاعده، بیان مفاد و ذکر مستندات آن شکی در صراحت بیان این قاعده نمی‌توان یافت. سپس با اثبات مصادیق تسلط و نفوذ، هرگونه نکاح مرد یا زن کافر با زن یا مرد مسلمان را، سلطه و نفوذ کافر بر مسلمان می‌داند و به تقویت این دلیل می‌پردازد.

ادله‌ای که بر تحریم ذکر گردیده، بیش از همه در *مختلف الشیعه* (علامه حلّی، ۱۴۱۳، ص ۱۴۱۳،

ص ۹۰) بیان شده است. ایشان در مختلف به چهار آیه استدلال کرده، و به تبع وی فخر المحققان (فخر المحققان، ۱۳۸۷ق، ص ۲۳) نیز چهار آیه را آورده است. اما در جوهر الکلام (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۳۰، صص ۲۸-۳۱) نیز همان چهار آیه به ضمیمه آیه دیگری آمده است که در این موضوع کامل تر از کتب دیگر و به صورت مفصل، ادله و مستندات تحریم را ذکر کرده است. از آن چهار آیه که در مختلف آمده است برخی در کتب قبلی مثل الانتصار (سید مرتضی، ۱۴۱۵ق، ص ۲۸۰) نیز آمده است. آیات مذکور به قرار ذیل بیان شده‌اند:

الف) «وَلَا تَنْكُحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُوْمِنَنَّ...»، (بقره/۲۲۱)؛ «و با زنان مشرک تا ایمان نیاورده‌اند، ازدواج مکنید».

ب) «وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفَرِ»، (ممتحنه/۱۰)؛ «و هرگز زنان کافر را در همسری خود نگه ندارید».

ج) «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»، (روم/۲۱)؛ «از نشانه‌های قدرت او اینکه همسرانی از جنس خودتان آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید و میانتان مودت و رحمت قرار داد. در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند».

د) «لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ الْفَائِزُونَ»، (حشر/۲۰)؛ «هرگز دوزخیان و بهشتیان یکسان نیستند، اصحاب بهشت رستگار و پیروزند».

ه) «وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَانِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ...»، (نساء/۲۵)؛ «و آنها که توانایی ازدواج با زنان (آزاد) پاکدامن با ایمان را ندارند، می‌توانند با زنان پاکدامن از بردگان با ایمانی که در اختیار دارند ازدواج کنند. خدا آگاه‌تر است به ایمان شما، و همگی اعضای یک پیکرید».

بررسی ملاک سبیل و غلبه زوجین با تغییر شرایط زمان و مکان

هر چند صحیح است که قاعده نفی سبیل به خوبی در مورد "نکاح زن مسلمان با مرد

کافر" و "نکاح مرد مسلمان با زن کافر غیر اهل کتاب" مورد توجه فقیهان قرار گرفته و سرسختانه این قاعده را حمایت و همراهی کرده‌اند. اما سخن در جایی است که فتوای فقهای "قابل به تفصیل" و "جواز مطلق" را مبنی بر جواز نکاح مرد مسلمان با زن کافر کتابی می‌بینیم، در حالی که فتوای به جواز قابل تأمل است. می‌توان نظر قایلان به حرمت مطلق نکاح دایم و موقت، مسلم با کتابیه را در شرایط زمانی و مکانی کنونی پسندیده‌تر دانست و آن را با استناد به قاعده نفی سبیل تقویت نمود.

همان‌گونه که در لابلای مباحث گذشته به اجمال بیان شد، تشخیص ملاک سبیل و سلطه و کشف مصادیق این قاعده در طول زمان یک امر قابل توجه و مهمی بوده است؛ زیرا در گذر زمان و تغییر مکان ممکن است یک عمل در یک زمان و مکان خاص و بر اساس مصالحی مصادق سبیل و سلطه بوده، اما در زمانی دیگر و با تغییر ملاک و مصلحت در محیطی دیگر، مصادق سبیل و سلطه بر مسلمانان نباشد.

یکی از این مصادیق، مقوله ازدواج است. نقش و اهمیت ازدواج در فرهنگ‌ها، ادیان و ملل مختلف، متفاوت است. در برخی از ادیان و یا در برخی از کشورها بنا بر نوع فرهنگشان ازدواج یک امر مهم و سرنوشت ساز و تأثیرگذار بر عقاید و باورهای زوجین نیست. به عنوان نمونه، در صدر اسلام، ازدواج و انتخاب همسر به آسانی و بدون هیچ مقدمه چینی صورت می‌گرفت، مثلاً با پیشنهاد پدر دختر به مردی و یا در اولین برخورد زن و مرد ممکن بود، مردی بدون هیچ‌گونه پرسشی از شرایط، ملاک، اخلاق و عقاید و دین و آیین دختر، در راه بازگشت به خانه اقدام به ازدواج کند؛ زیرا زن معمولاً چندمین همسر یک مرد بود و در حاشیه زندگی او قرار داشت. پس در آن زمان ازدواج یک مسلمان با غیر مسلمان به صورت دایم یا موقت یک امر معمولی و طبیعی بود که هیچ سلطه و غلبه‌ای برای کافر بر همسر مسلمان خویش در پی نداشت. و لذا برای همین است که در صدر اسلام، ازدواج‌هایی با تفاوت طبقاتی بسیار در دین و مذهب و سطح اجتماعی و فرهنگی می‌بینیم.

اما امروزه چطور؟ آیا تأثیر ازدواج مانند گذشته است؟ امروزه نقش زمان و مکان و فرهنگ و عرف جامعه را در تغییر مصادیق سبیل نمی‌توان نادیده گرفت. به وضوح

مشخص است ازدواج در فرهنگ کنونی در دوران معاصر از اصلی‌ترین شئون زندگی به شمار می‌آید که تأثیر و تأثر زوجین از یکدیگر در تمام زمینه‌ها غیر قابل انکار است. حتی گاه می‌بینیم که اختلافات طبقاتی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، دینی و حتی سیاسی موجب گسست این پیمان مقدس می‌گردد.

بنابراین در این ارتقای فرهنگ که زن و مرد برای عقاید و باورهای اکتسابی خویش ارزش بسیاری قایلند و سرسختانه به آن پایبندند و اجازه ورود و اهانت به باورهای خویش را به طرف مقابل نمی‌دهند، کوچک‌ترین اختلاف مذهبی و فرهنگی و حتی سیاسی، این بنیان مقدس را می‌لرزاند. پس در این دوران شکوفایی تمدن و فرهنگ نسل‌ها، در این محیط و شرایط زمانه کنونی، وقتی سخن از ازدواج دختر یا پسر مسلمان با غیرمسلمان (اختلاف دین) و حتی ازدواج دختر یا پسر شیعه با سنی (اختلاف مذهب) پیش می‌آید، نمی‌توان از قاعده نفی سبیل غافل ماند و تأثیر آن را نادیده گرفت. شاید بتوان گفت آن روایت‌ها (در مورد حکم جواز چنین نکاحی) در عرف آن محیط و شرایط زمانی و مکانی و فرهنگ مردم آن روزگاران بسیار پسندیده بوده است؛ زیرا به راحتی عرف آن زمان ازدواج با ادیان و مذاهب مختلف را اجازه می‌داد و غلبه و سلطه‌ای از جانب یکی از زوجین بر دیگری از لحاظ دینی، فرهنگی و اجتماعی محسوس نبود. اکنون با بیان این مقدمات مهم، چگونه می‌توانیم از قاعده نفی سبیل و تسلط اعتقادی و فرهنگی زوج بر زوجه و بر عکس، غافل بمانیم؟ چگونه می‌توان حکم به جواز نکاح مرد مسلمان با زن کافر اهل کتاب را به راحتی و بدون در نظر گرفتن تأثیر فرهنگی و اعتقادی زن کافر بر مرد مسلمان و تربیت فرزندان او داد؟

تغییر شرایط اجتماعی، فرهنگی، زمانی و مکانی و عرف و عادت مردم، نقش زن و تأثیر تفکرات و باورهای او را در زندگی زناشویی بسیار پررنگ کرده است. بسیاری از زنانی که در نتیجه این ازدواج با عقاید ضاله خویش، بر ذهن پاک یک مرد مسلمان اثر می‌گذارند و حتی فرزندان مسلمان این مرد را تحت تأثیر عقاید کافرانه خویش قرار داده و می‌توانند پایه‌های یک زندگی مقدس را سست کرده و یک نظام تفکر سالم را به فساد بکشانند. البته می‌توان گفت که هیچ فرقی ندارد که این عمل در نتیجه یک عقد موقت باشد یا دائم؛ زیرا

اسلام هیچ محدودیتی در برقراری رابطه زناشویی، تولد فرزند، تعاملات و برخوردها و نحوه زندگی یک مرد و زن را در نکاح دایم یا موقت قرار نداده است. نتیجه و ثمره هر دو نکاح به یک گونه بوده و تأثیرات فرهنگی و اعتقادی در هر دو نکاح به یک شکل می‌تواند بروز کند.

در تفسیر نمونه نیز حکمتی زیبا در مورد زن مشرک بیان می‌کند که در مورد زن کافر هم صادق است و این موارد را به کافره کتابیه هم می‌توان تسرّی داد؛ «اسلام به خاطر اهمیتی که به زندگی زناشویی می‌دهد و به خاطر آثار قطعی وراثت و تأثیر محیط تربیتی خانواده در سرنوشت فرزندان، برای انتخاب همسر شرایط گوناگونی قایل شده است. از آنجا که زن مشرک، کفو و شایسته همسری مرد مسلمان نیست و بر فرض که برای همسری انتخاب شود، فرزندان او روحیه و صفات وی را به حکم وراثت کسب می‌کنند و پس از تولد نیز اگر در دامان او تربیت شود- که غالباً چنین است- سرنوشت شومی خواهند داشت. از این گذشته مشرکان که افراد بیگانه از اسلام، محسوب می‌شوند اگر از طریق ازدواج به خانه‌های مسلمانان راه پیدا کنند، جامعه اسلامی گرفتار هرج و مرج و دشمنان داخلی شده و صفوف، از یکدیگر مشخص نخواهند شد» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۶، ص ۸۸).

بنابراین حکم به جواز این‌گونه ازدواج‌ها با اختلاف دینی و مذهبی در شرایطی که تأثیرپذیری مرد و زن از هم در زندگی مشترک بسیار کم بوده قابل درک است. زیرا نکاح، امری ساده و بی‌تأثیر در تغییر باورها و عقاید افراد بوده است. و افرادی با سلیقه‌های بسیار متفاوت در زمینه‌های دینی، اجتماعی و فرهنگی با هم زندگی می‌کردند، حتی زندگی ائمه اطهار با زنانی بسیار پلید و ناسازگار را شاهدیم. اما اکنون در عصر ما و در جامعه‌ای با فرهنگ غنی، مانند ایران که تأثیر عقاید و باورهای زوجین بر یکدیگر و تأثیر افکار پدر و مخصوصاً مادر بر فرزندان بسیار محسوس است؛ آیا به راحتی می‌توان فتوا به جواز نکاح زن کافر با مرد مسلمان داد؟ آیا به راحتی می‌توان حکم به جواز نکاح دختر و پسر شیعه و سنی داد؟ آیا مرد و زن از دو مذهب مختلف با پای‌بندی شدید هر یک بر باورها و تعصبات درون مذهبی خود می‌توانند زندگی آرام و با سعادت داشته باشند؟ فرزندان آنها

بر اساس کدام باور و مذهب پرورش می‌یابند؟ آیا در سایر موارد، به غیر از نکاح مسلمه با کافر، از قاعده نفی سبیل غافل نمانده ایم؟

نتیجه

در نهایت چنین می‌توان نتیجه گرفت که علاوه بر ادله قایلان به حرمت مطلق که بزرگانی چون شیخ مفید، سید مرتضی، حرّ عاملی و دیگران قایل به آن هستند، و واضح است که این رجال بی حکمت و دلیل از این نظریه دفاع نمی‌کردند، اما باز هم از قاعده نفی سبیل غافل مانده‌ایم.

بعد از اثبات این قاعده از طریق مستندات و مفاد قوی آن یقین حاصل می‌کنیم، این قاعده پشتوانه محکم و صریحی دارد، - آیه ۱۴۱ سوره نساء - که قابل نفی یا انکار نیست. حال چنین استدلال می‌کنیم که «سبیلًا» نکره در سیاق نفی «لَنْ یَجْعَلَ»، افاده عموم می‌کند؛ یعنی هر نوع سلطه‌ای که کافر بر مسلمان داشته باشد در هر زمان و مکانی و در هر عرف و عادت از مردم سلب می‌شود از جانب شارع حکیم.

یکی از بارزترین نمونه‌های سبیل، سلطه و نفوذ والدین بر فرزندان است که در حالت‌های مختلف ولایت پدر کافر بر فرزند مسلمان وی نفی شده است. مسلّم است وقتی ولایت پدر با استناد به این قاعده نفی می‌شود و قاعده نفی سبیل حاکم بر ادله اولیه - جعل ولایت - می‌شود، پس به طریق اولی حضانت مادر کافر هم بر فرزند مسلمان وی نفی می‌شود. زیرا قاعده نفی سبیل هر نوع سلطه کافر بر مسلمان را نفی کرده است و بارزترین نوع سلطه هم سلطه مادر کافر بر سرنوشت، تربیت، عقاید و افکار فرزند مسلمان خود است.

از طرف دیگر می‌توان گفت فرقی بین نکاح دائم و موقت در این مورد نیست؛ زیرا در نکاح دائم و موقت غالباً تربیت و حضانت فرزند با مادر است. و از طرفی می‌توانیم بگوییم همان ادله‌ای که قایلان به تفصیل به کار می‌برند، در حکم به عدم جواز نکاح دائم، همان ادله را برای حکم به عدم جواز نکاح موقت می‌توان به کار برد، زیرا ازدواج موقت مانند دائم می‌شود، وقتی زن در آن شرط ارث و نفقه کند و مدت آن مثلاً صد سال شرط شود.

هم‌چنین آثار آن نکاح، حقوق و تکالیف بین فرزند و والدین نیز تفاوتی نمی‌کند و نتیجه یکسانی دارد. زیرا در زمانه کنونی زن کافر در نکاح موقت بر همسر و فرزندان مسلمان خود همان سلطه، تأثیر و نفوذی دارد که در نکاح دائم دارد.

هرچند عده‌ای معتقدند بعد از ازدواج مرد مسلمان با زن کافر کتابی ممکن است زن کافر، مسلمان شود؛ می‌گوییم پس این احتمال در مورد ازدواج زن مسلمان با مرد کافر هم وجود دارد که با برقراری این پیوند، مرد کافر هم مسلمان شود. اما آیا حکم به جواز چنین نکاحی صحیح است؛ حتی اگر یقین داشته باشیم با ازدواج مرد کافر با زن مسلمان، کافر مسلمان می‌شود؟! اگر به جای جذب حداکثری، دفع حداکثری را شاهد باشیم چه؟! از طرفی گفتیم سیادت از آن اسلام است و هرکس آزاد است که دین اسلام را انتخاب کند. یکی از راه‌های جذب غیرمسلمانان به دین مقدس اسلام این است که راه رستگاری بر روی هرکسی باز است، اگر کسی از اخلاق و رفتار مسلمانی خوشش آمد برای پیوستن به این دین حنیف و برقراری پیوند با زن یا مرد مسلمان قبل از هرچیز به دین اسلام بپیوندد و رستگار شود، سپس در غلقه زوجیت یک مسلمان قرار گیرد. نه اینکه با نیرنگ به پیوند ازدواج یک مسلمان در آید و او و فرزندانش را هم از دین اسلام به در کند. لذا این یک راهکار پیشگیرانه است نه درمان!

بنابراین در این مجال، پسندیده‌تر آن است که قول قایلین به عدم جواز نکاح دائم و موقت مرد مسلمان با زن کافر کتابی، را که با استناد به قاعده نفی سبیل تقویت شده، ترجیح دهیم.

منابع و مأخذ

قرآن

۱. ابن ادريس حلی، محمد بن منصور بن احمد (۱۴۱۰)، *السرائر الحاوی لتحرير الفتاوى*، ج ۳، قم، دفتر انتشارات اسلامي.
۲. ابن حزم اندلسی (بی تا)، *المحلی*، ج ۹، دار الفکر.
۳. ابن فارس، احمد (۱۴۰۴)، *معجم مقائیس اللغة*، ج ۲، قم، مکتبه الاعلام الاسلامي.
۴. ابن قدامه، عبد الله (۱۴۰۴)، *المغنی*، ج ۷، بیروت، دار الفکر.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۵)، *لسان العرب*، ج ۱۳ و ۱۵، قم، نشر ادب الحوزة.
۶. ابوالصلاح حلبی، تقی (۱۴۰۳)، *الكافی فی الفقه*، اصفهان، مکتبه امیرالمؤمنین.
۷. آل بحر العلوم، سید محمد (۱۴۰۳)، *بلغة الفقيه*، ج ۳، تحقیق و تعلیق سید محمد تقی آل بحر العلوم، تهران، منشورات مکتبه الصادق.
۸. الجزیری، عبد الرحمن (بی تا)، *الفقه علی المذاهب الاربعه*، ج ۴، مصر، المکتبه التجاریة الكبرى.
۹. الهادی، جعفر (۱۴۲۲)، *حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه*، ترجمه خلخالی و سید محمد مهدی موسوی، قم، دفتر انتشارات اسلامي.
۱۰. بجنوردی، سید میرزا حسن (۱۴۲۶)، *القواعد الفقهیه*، ج ۱، تحقیق مهدی مهریزی و محمد حسین درایتی، قم، منشورات دلیل ما.
۱۱. بحرانی، محمد سند (۱۴۲۹)، *سند العروة الوثقی- کتاب النکاح*، ج ۱، قم، مکتبه فک.
۱۲. بحرانی، یوسف بن احمد (۱۴۰۵)، *الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة*، ج ۲۴ و ۲۵، قم، دفتر انتشارات اسلامي.
۱۳. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۷۸)، *مبسوط در ترمینولوژی حقوق*، انتشارات گنج دانش.
۱۴. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷)، *الصحاح- تاج اللغة و الصحاح العربیه*، ج ۵، تصحیح احمد عبد الغفور عطار، بیروت، دارالعلم للملایین.
۱۵. حاج سید جوادی، احمد صدر، بهاءالدین خرمشاهی، کامران فانی (۱۳۶۸)، *دایرة المعارف تشیع*، ج ۶، تهران، سازمان دایرة المعارف تشیع.

۱۶. حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۱)، *وسائل الشیعة الی تحصیل الشریعة*، تحقیق محمد رازی و تعلیق ابی الحسن شعرانی، بیروت، دار احیاء التراث العربیة.
۱۷. حلّی، یحیی بن سعید (۱۴۰۵)، *الجامع للشرائع*، قم، مؤسسه سید الشهداء العلمیة.
۱۸. خلّال، ابوبکر احمد بن محمد (۱۴۱۴)، *احکام اهل الملل*، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۱۹. خمینی (ره)، سید روح الله (۱۴۲۱)، *کتاب البیع*، ج ۲، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۲۰. _____ (بی تا)، *تحریر الوسیلة*، ج ۲، قم، مؤسسه مطبوعات دار العلم.
۲۱. _____ (۱۴۲۲)، *نجاة العباد*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۲۲. خوانساری، سید احمد بن یوسف (۱۴۰۵)، *جامع المدارک فی شرح المختصر النافع*، ج ۴، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
۲۳. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۰)، *منهاج الصالحین*، ج ۲، قم، نشر مدینة العلم.
۲۴. راغب اصفهانی، حسین (۱۴۰۴)، *المفردات فی غریب القرآن*، دفتر نشر کتاب.
۲۵. زبیدی، سید محمد مرتضی (۱۴۱۴)، *تاج العروس من جواهر القاموس*، ج ۱۸ و ۲۰، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
۲۶. زحیلی، وهبه (۱۴۱۸)، *الفقه الاسلامی و ادلته*، ج ۹ و ۸، دمشق، دار الفکر المعاصر.
۲۷. سلار ديلمی، حمزة بن عبد العزيز (۱۴۰۴)، *المراسم العلویة و الأحکام النبویة*، قم، منشورات الحرمین.
۲۸. سید مرتضی، علی بن حسین (۱۴۱۵)، *الانتصار فی انفرادات الإمامیة*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۲۹. شافعی، محمد بن ادريس (۱۴۰۳)، *الامّ*، ج ۴، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
۳۰. شلبی، محمد مصطفی (۱۳۹۷)، *احکام الأسرة فی الاسلام*، بیروت، دار النهضة العربیة.
۳۱. شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۳)، *مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام*، ج ۱ و ۸ و ۱۵، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیة.
۳۲. شیخ صدوق، محمد بن علی (۱۴۱۳)، *من لا یحضره الفقیه*، ج ۴، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۳۳. _____ (۱۴۱۵)، المقنع، چاپ شده در سلسله الینابیع الفقهیه، مؤسسه الامام هادی(ع).
۳۴. شیخ طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷)، المبسوط فی فقه الإمامیه، ج ۶ و ۷، تهران، المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة.
۳۵. _____ (۱۴۰۰)، النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی، بیروت، دار الكتب العربی.
۳۶. _____ (۱۴۰۷)، الخلاف، ج ۴، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۳۷. _____ (۱۴۰۷)، تهذیب الأحكام، ج ۷، تهران، دار الكتب الإسلامیة.
۳۸. صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد (۱۴۱۴)، المحيط فی اللغه، ج ۲، بیروت، عالم الكتاب.
۳۹. صفایی، سید حسین؛ امامی، اسدالله (۱۳۸۷)، مختصر حقوق خانواده، نشر میزان.
۴۰. طباطبایی، سید علی بن محمد (۱۴۱۸)، ریاض المسایل (ط - الحدیث)، ج ۲ و ۱۲، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۴۱. طریحی، فخرالدین (۱۴۰۸)، مجمع البحرین، ج ۶، تحقیق سید احمد حسینی، تهران، مکتب النشر الثقافة الاسلامیة.
۴۲. علامه حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۱۱)، تبصرة المتعلمین فی أحكام الدین، تهران، مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۴۳. _____ (۱۴۱۳)، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، ج ۳، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۴۴. فاضل مقداد(سیوری)، عبد الله (۱۴۰۴)، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، ج ۳، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی(ره).
۴۵. _____ (۱۴۲۵)، کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۲، قم، انتشارات مرتضوی.
۴۶. فاضل هندی، محمد بن حسن (۱۴۱۶)، كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، ج ۷، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۴۷. فخر المحققان، محمد بن حسن (۱۳۸۷)، إیضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، ج ۴، قم، مؤسسه اسماعیلیان.

۴۸. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰)، کتاب العین، ج ۵، قم، نشر هجرت.
۴۹. فیروز آبادی، محمد بن یعقوب (بی تا)، قاموس المحيط، ج ۴، بیروت، دارالجمیل.
۵۰. فیومی، احمد بن محمد مقرئ (۱۳۴۷)، المصباح المنیر فی الشرح الکبیر للرافعی، ج ۲، تصحیح محمد محی الدین عبدالحمید، مصر، مکتبه محمد علی صبیح و اولاده.
۵۱. قرشی، سید علی اکبر (۱۳۶۴)، قاموس قرآن، ج ۷، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۵۲. کاشف الغطاء، حسن بن جعفر (۱۳۵۹)، تحریر المجله، ج ۲، نجف، المکتبه المرتضویه.
۵۳. متقی هندی (۱۴۰۹)، کنز العمال، بیروت، مؤسسه الرساله.
۵۴. محقق حلّی، جعفر بن حسن (۱۴۰۸)، شرایع الاسلام فی مسایل الحلال و الحرام، ج ۴، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
۵۵. _____ (۱۴۱۲)، نکت النهایه، ج ۳، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۵۶. محقق کرکی، علی بن حسین (۱۴۱۴)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۷، قم، مؤسسه آل البيت (ع).
۵۷. مشکینی، میرزا علی (۱۳۷۷)، مصطلحات الفقه، قم، نشر الهادی (ع).
۵۸. مغنیه، محمد جواد (۱۴۲۱)، الفقه علی المذاهب الخمسه، بیروت، دار التیار الجدید-دار الجواد.
۵۹. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۳)، ترجمه قرآن، قم، دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی).
۶۰. _____ (۱۳۷۶)، تفسیر نمونه، ج ۲، قم، دارالکتب الاسلامیه.
۶۱. _____ (۱۴۲۴)، کتاب النکاح، ج ۴، قم، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع).
۶۲. نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۷ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۹، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۶۳. نووی، محیی الدین (بی تا)، المجموع، ج ۱۶، دار الفکر.
۶۴. _____ (بی تا)، روضه الطالبین، ج ۵، تحقیق عادل احمد عبد الموجود و شیخ علی محمد معروض، بیروت، دار الکتب العلمیه.